**اصول: استصحاب، جلسه 39: سه‌شنبه 09/09/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

مرحوم آقای صدر در بحث استصحاب زمانیات، یعنی امور، حالا زمانیاتی، استصحاب زمانیت بحث خاصی ندارد. یعنی اموری که ذاتاً در بستر زمان واقع می‌شود مثل حرکت، مثل امثال اینها، آن همان بحث استصحاب زمان در مورد آنها هم داده می‌شود. ولی قسم سومی که دادیم استصحاب امور مقیدۀ به زمان. یعنی استصحاب اموری که ذاتاً خودشان ثبات دارند مقید هستند به زمان یا زمانی. یعنی به اعتبار تقیدشان به یک امر غیر قار الذات، غیر قار الذات شدند. خب ما در استصحاب زمان محصّل عرض ما این بود که استصحاب زمان جاری می‌شود. به نحو کانّ تام جاری می‌شود، به نحو کان ناقصه هم بستگی دارد به این‌که ما زمان را آن قطعات زمان را هر کدام را جدا جدا موضوع حکم بدانیم به نحو مطلق الوجود یا کل زمان به نحو صرف الوجود موضوع یک حکم باشد. با توضیحاتی که در مورد صرف الوجود دادم که عرض کردم در واقع صرف الوجود به یک معنا بازگشت می‌کند به استصحاب شخصی اصلاً، نه استصحاب کلی. این ما حصل عرض ما بود.

شاگرد: ناقصه‌اش فرمودید که اینهایی که فرمودید کان تامه بودند

استاد: نه در کان ناقصه‌اش هم هست.

شاگرد: نمی‌شود استصحاب را آن ؟؟؟ زمانی، زمان بودن را اثبات کرد حتی اگر صرف الوجود باشد. مگر این‌که تسامح عرفی قائل بشویم.

استاد: در جایی که به نحو کان ناقصه اگر صرف الوجود را ملاحظه کنیم آن می‌شود صرف الوجود ملاحظه بشود، بگوییم. حالا آن باشد بعداً در موردش جدا صحبت می‌کنیم. حالا استصحاب امور مقیدۀ به زمان که قسم سوم از اقسام سه گانه‌ای که مرحوم شیخ انصاری اینجا مطرح می‌فرمایند. اینجا همان بحث‌هایی که در آنجا مطرح هست، مطرح هست که به هر حال یک نوع وحدتی باید ما ملاحظه کنیم، این تصرّم و تجددی که در زمان هست این را منشاء تجدّد و تصرّم زمان قرار ندهیم، همچنان که تجدّد و تصرّم خود زمان را متعدد نمی‌کند، آن امر قارّ الذاتی که مقید به زمان هم هست را متعدد نمی‌کند. یعنی همان وحدتی که منشاء می‌شود که زمان واحد باشد امر مقید به زمان هم به وسیلۀ همان نکته وحدت پیدا می‌کند. بنابراین ما می‌توانیم استصحاب کنیم بقای مقید بما هو مقید را. اینجا در واقع ما استصحاب یک موقعی قید را می‌خواهیم استصحاب کنیم، بعداً بحثش می‌آید. بگوییم که آن زمان قبلاً موجود بوده است، الآن هم موجود است. این بیانی هست که مرحوم آقای آخوند. مرحوم آقای آخوند می‌فرمایند هم می‌توانیم قید را استصحاب کنیم، هم می‌توانیم مقید را استصحاب کنیم. آقای صدر بعداً به این می‌پردازند. فعلاً اینجایی که ایشان این بحث را شروع کرده استصحاب مقید بما هو مقید هست. ایشان می‌فرماید استصحاب مقید بما هو مقید جاری می‌شود ولی به دو شرط. فرض کنید من نمی‌دانم الآن روز هست یا الآن روز نیست. بنابراین جلوس را نمی‌دانم من جلوس نهاری است یا جلوس نهاری نیست. در لحظه‌ای که نمی‌دانم این لحظه از نهار است یا از نهار نیست. من خب می‌گویم این جلوس نهاری قبلاً تحقق داشت، الآن نمی‌دانم این جلوس نهاری تحقق دارد یا تحقق ندارد، استصحاب می‌کنم این جلوس نهاری. حالا یا به مفاد کان تامّ یا به مفاد کان ناقصه، این جلوس من قبلاً جلوس نهاری بود، الآن نمی‌دانم جلوس نهاری هست یا جلوس نهاری نیست. استصحاب می‌کنیم بقای جلوس نهاری را.

ایشان می‌فرمایند که دو تا شرط دارد برای این‌که این استصحاب جاری بشود. یک شرط این است که نفس جلوس قبلاً جلوس نهاری موجود باشد، قبلاً یک جلوس نهاری داریم، این جلوس نهاری می‌گوییم این جلوس نهاری قبلاً موجود بوده، الآن موجود است. یا این جلوس من قبلاً جلوس نهاری بوده، الآن نمی‌دانم جلوس نهاری هست یا جلوس نهاری نیست، استمرار آن جلوس نهاری را استصحاب می‌کنیم. ولی اگر نه، قبلاً جلوس من اصلاً تحقق نداشته، قبلاَ ننشسته بودم، الآن می‌خواهم بنشینم. بخواهم اینجوری استصحاب کنم، بگویم این جلوس من اگر در ساعت‌های قبلی بود جلوس نهاری بود، پس الآن هم جلوس نهاری است، این استصحاب تعلیقی است، استصحاب تعلیقی است که طرف‌های معلق و معلق علیه‌اش هر دویش امر تکوینی هستند، امر شرعی نیستند و اینجا این استصحاب تعلیقی جاری نمی‌شود. حالا در استصحاب تعلیقی‌هایی که شرعی هست آن حالا بحثی نیست. آن هم بحث دارد البته، ولی بنابر تحقیق آنها جاری می‌شود. ولی استصحاب تعلیقی که تعلیق در موضوع هست، اینجاها جاری نمی‌شود. پس بنابراین باید مقید بما هو مقید حالت سابقه داشته باشد. ولی اگر مقید بما هو مقید حالت سابقه نداشته باشد استصحاب جاری نمی‌شود. این یک شرط.

شرط دوم این‌که قطعات زمان را موضوعات مستقل برای حکم نگیریم. جلوس در ساعت اوّل و جلوس در ساعت دوم دو تا جلوس نباشد، مجموع این زمان، که همان قیدی که در مورد زمان، وحدت زمانی را باید ملاحظه بکنیم به عنوان یک موجود واحد، اینجا هم همینجور باید باشد، این قید همان قیدی هست که در زمان وجود دارد که زمان را اگر قطعات را متعدد ما فرض کنیم، قطعات زمان را خب هر موضوعش حکم جداگانه‌ای دارد و استصحاب یک قطعۀ زمانی با استصحاب قطعۀ دیگر زمانی یعنی حکم هر قطعۀ زمانی جداگانه است، ما آن قطعۀ زمانی قبلی را می‌دانستیم نهار هست شک نداشتیم، این قطعۀ جدید را هم از اوّل شک داریم که جزء نهار هست یا نیست. جلوس مقید به قطعۀ قبلی هم قطعاً نهاری بوده است. جلوس مقید به قطعۀ دوم نمی‌دانیم نهاری هست یا نهاری نیست. وقتی نهار را شما قطعات زمان را هر کدام موضوع مستقل قرار دادید مقید هم متعدد می‌شود. به تعدد قید، متعدد هم متعدد می‌شود.

خب آقای صدر می‌فرمایند که این کبرای کلی قضیه. اما بعد وارد تطبیقاتش می‌شوند. ایشان حالا من یک بحث مفصلی ایشان اینجا دارند. من چکیدۀ فرمایش ایشان را الآن طرح می‌کنم و یک مقداری در مورد اصل هویت بحث بحث می‌کنم. فکر می‌کنم شاید نیازی باشد وارد جزئیاتش بشوم، حالا باز دوباره یک مطالعۀ جدی‌تری در مورد جزئیاتش می‌کنم اگر نکات خاصی. من به نظرم نیازی نیست ما وارد تمام آن جزئیاتش بشویم به آنها بپردازیم. مرحوم آقای صدر اینجا ماحصل فرمایش ایشان این هست که زمان گاهی اوقات قید موضوع هست، گاهی اوقات قید متعلق حکم هست. به اصطلاح مرحوم نایینی. مرحوم نایینی اصطلاحی دارند در مورد موضوع و متعلق، این اصطلاح بر خلاف اصطلاح قوم است. ولی به نظر من اصطلاح بدی نیست و مانعی ندارد که ما بر طبق این اصطلاح مشی کنیم. موضوع حکم فرض کنید در مثال المستطیع وجب علیه الحج ما یک کلمۀ مستطیع داریم، وجب داریم، یک الحج داریم. المستطیع موضوع است، وجب حکم است، الحج متعلق الحکم. موضوع امری است که مفروض الوجود فرض می‌شود و با تحقق موضوع حکم فعلی می‌شود. متعلق چیزی هست که حکم ما این، حالا این‌که دارم تصویر می‌کنم در احکام تکلیفیه است، در احکام وضعیه مدل بحث یک کمی فرق می‌کند. حالا در احکام تکلیفیه شما در نظر بگیرید، در متعلّق چیزی هست که تکلیف ما بعث می‌کند ما را به طرف انجام او. وجوب ما را به طرف انجام حج بعث می‌کند، این می‌شود متعلق الوجود. و مفروض الوجود نیست، مفروض العدم است اصلاً. یعنی فرض شده که لو لا الحکم و لزوم امتثال عقلی موجود نیست و تکلیف می‌خواهد آن چیزی را که لو لا التکلیف نبوده است باعث و داعی برای ایجادش بشود. ایشان می‌فرماید که در جایی که موضوع مقید به زمان بشود، یک موقعی موضوع مقید به زمان می‌شود، یک جایی متعلق مقید به زمان می‌شود. فرض موضوع و متعلّق هم این هست که موضوع شرط الوجوب است، متعلّق شرط الواجب است. یعنی موضوع و قیود موضوع دخالت در واجب شدن دارند. ولی متعلّق وجوب و قیود آن دخالتی در واجب شدن ندارند و وجوب به متعلق و قیودش ترشح می‌کند. ولی به موضوع و قیودش ترشح نمی‌کند. چون در فرضی که این موضوع و قیودش تحقق پیدا کردند تازه وجوب می‌آید. وقتی اینها هستند که دیگر نمی‌تواند وجوب به آنها ترشح کند. وجوب برای ایجاد یک شیءای هست که موجود نیست. قبل از آمدن موضوع و قیودش که وجوب نیست. بعد از آمدن موضوع و وجوبش که نمی‌تواند به آنها وجوب ترشح کند. و محرّکیت نسبت به آنها داشته باشد. خب اینها مفاهیم روشنی است. حالا محصّل فرمایش آقای صدر این هست که، این‌که ما زمان را قید وجوب بگیریم معنایش این می‌شود که فرض کنید که ما می‌گوییم اگر جلوس مقید به زمان تحقق پیدا بکند، فرض همین استطاعت را مثال بزنم. اگر شما در ماه رمضان مستطیع بشوید واجب است حج انجام بدهید مثلاً اگر یک همچین چیزی داشته باشیم. حالا نمی‌دانیم که در ماه رمضان این استطاعت حاصل شده است یا استطاعت حاصل نشده است. اینجا آیا ما می‌توانیم مستطیع شدن در ماه رمضان را مثلاً استصحاب کنیم؟ مستطیع بودن در جایی که یک، فرض کنید می‌گوییم اگر جلوس در روز تحقق پیدا کند شما نذر کنید اگر جلوس در روز تحقق پیدا کند تصدّق به فقیر بدهید. جلوس تحقق پیدا کرده است ولی نمی‌دانیم در روز هست یا در روز نیست. آیا ما می‌توانیم استصحاب کنیم روز بودن را؟ آن قید را استصحاب کنیم، در نتیجه بگوییم جلوس که هست وجداناً، روز بودنش را هم به تعبّد اثبات می‌کنیم، پس موضوع وجوب محقق هست. مرحوم آقای صدر می‌فرماید ولو اینجا به نحو تقییدی باشد ولی عرف این تقییدات را به ترکیب برمی‌گرداند کأنّ موضوع دو جزء دارد، و با انضمام یک جزء وجدانی به یک جزء تعبدی ما می‌توانیم موضوع استصحاب را اثبات کنیم و حکم ثابت بشود. اما در جایی که موضوع نباشد، یعنی تقید به زمان در مورد متعلق الحکم باشد. شارع مقدس گفته که شما باید جلوس در نهار را ایجاد کنید. خب اینجا نمی‌توانیم بگوییم شارع مقدس دو چیز از ما خواسته. یکی جلوس را خواسته، یکی هم نهاریت جلوس را خواسته. نهاریت جلوس اختیاری نیست، چون زمان خارج از اختیار است. چون خارج از اختیار است نمی‌تواند تقیید در قیود متعلّق به ترکیب برگردد، این محصّل فرمایش آقای صدر هست.

حالا ریزه کاری خیلی دارد، من خلاصۀ ۵، ۶ صفحه بحث ایشان را اینجا چکیده کردم. آقای حائری در حاشیۀ مباحث الاصول یک نکته‌ای را اشاره می‌کنند، می‌گویند نه همان نکته‌ای که باعث می‌شود که، یک نکتۀ عرفی وجود دارد و آن نکتۀ عرفی تقیید را عرفاً تبدیل می‌کند به ترکیب و استصحاب را جاری می‌داند. همان نکته که در قید الموضوع هست در قید المتعلق هم می‌آید. بعد ایشان یک مثالی را می‌زند، می‌فرماید که اگر گفتند که قلّد الفقیه العادل. عدالت که قید متعلق، این فقیه عادل، فقیه متعلق تقلید هست، عادل هم آن قید آن هست. تقلید الفقیه العادل این از ما خواسته شده. خب عدالت فقیه دیگر تحت اختیار ما نیست. ما قبلاً این فقیه عادل بوده نمی‌دانیم این فقیه هنوز عادل هست یا عادل نیست، استصحاب عدالت. یا خود فقاهتش را. قبلاً این فقیه بوده، مجتهد بوده، الآن نمی‌دانیم اجتهادش هنوز باقی هست یا باقی نیست. بقای اجتهاد و عدم بقای اجتهاد نوعاً از تحت اختیار ما خارج است. آن کاری که از ما بر می‌آید تقلید است. تقلید از ما بر می‌آید. تقلید اختیاری ماست. این است که این بازگشت به این نمی‌کند، ممکن است شما، یعنی اشکال آقای صدر این هست که قلّد، حالا من قلّد الفقیه العادل را هم اصلاً به کار نمی‌برم که آقای حائری به کار برده، قلّد الفقیه می‌گویم. قلّد الفقیه یعنی وجب تقلید الفقیه این بازگشت به این نمی‌کند وجب التقلید و وجب ان یکون المقلَّد مجتهدا. چون مجتهد بودن مقلَّد تحت اختیار ما نیست. آقای صدر اشکالش این هست که این بازگشت نمی‌کند این متعلّق مرکب به دو جزء که یک جزئش تقلید باشد، یک جزئش مجتهد بودن مقلَّد باشد. به این دو تا بازگشت نمی‌کند چون اگر بخواهد بازگشت به ترکیب بکند معنایش این است که هر دو جزء باید متعلّق وجوب و بعث باشند، هم بعث به این تعلّق گرفته باشد هم بعث به آن تعلق گرفته باشد، در حالی که.

شاگرد: یعنی مقید اختیاری می‌شود.

استاد: حالا صبر کنید. این ماحصل فرمایشی هست که آقای صدر دارند. آقای حائری می‌فرمایند که نه اینجا هم به ترکیب برمی‌گردد و ما می‌توانیم استصحاب کنیم بقای مجتهد بودن مقلَّد. اصلاً مثال‌های واضح استصحاب همین‌هاست. نمی‌دانیم مرجع تقلید عادل بوده یا عادل نبوده، استصحاب می‌کنید. فرض کنید می‌گوید امام جماعت ائتم بالعادل ۲۰:۵۴. اقتدء بالعادل. اقتداء فعل من است. عادل بودن فعل امام جماعت است. نمی‌دانیم امام جماعت عادل هست یا عادل نیست، استصحاب می‌کنیم بقای عدالت امام جماعت را، نتیجه می‌گیریم پس بنابراین من می‌توانم پشت سر این امام جماعت اقتدا کنم. بنابراین اینها مثال‌های واضح استصحاب هست و این به ترکیب برمی‌گردد.

من اساساً آن نکته‌ای که اینجا می‌خواهم عرض کنم دو تا نکته می‌خواهم عرض بکنم، یک نکته این هست که اصلاً تقیید یعنی چی؟ ترکیب یعنی چی؟ من این را نمی‌فهمم. این‌که چی چی تقیید است، چی چی ترکیب است، ترکیب به تقیید برمی‌گردد، امثال اینها. اینها یعنی چی اصلاً؟ ببینید ما فرض کنید می‌گوییم که جلوس نهاری موضوع هست برای وجوب تصدّق. جلوس به تنهایی کافی نیست برای تحقق وجوب تصدّق. نهاری بودن هم به تنهایی کافی نیست برای وجوب تصدّق. جلوسی که در نهار باشد اینها با همدیگر یک نوع ارتباطی داشته باشند، این مجموعه وجوب را می‌آورند، انحلالی هم نیست. به نحوی که هر کدام تک تک دخالت داشته باشند در وجوب. با همدیگر در جایی که کنار هم باشند این را می‌آورند. این کنار هم بودن چطور شد یک جا می‌شود تقیید، یک جا می‌شود ترکیب. اینها را من نمی‌فهمم یعنی چی این تقیید و ترکیب و این بحث‌هایی که آقایان می‌کنند، بعضی وقت‌ها تقیید به نظر عرف به ترکیب برمی‌گردد، اینها اصلاً نمی‌فهمم. همین مطلب در مورد قید الواجب هم همین است. این ترکیب و تقیید و این حرف‌ها چی است و این‌که ما فرض کنید شارع مقدس گفته که اقتدا به امام عادل کن، اقتدا کن بالعادل. آن چیزی که واجب هست اقتدا به تنهایی نیست. اقتداء العادل وجوب دارد. درست است. اینها حالا این اقتداء العادل چطور یک جا می‌شود ترکیب، یک جا می‌شود تقیید. اینها یعنی چی؟ من نمی‌فهمم، اصلاً اینها برایم قابل هضم نیست این تفاوت‌هایی که این آقایان گذاشتند. این یک نکته.

نکتۀ دوم نکته‌ای هست که حاج آقا یک موقع اشاره می‌فرمودند که در بحث اصل مثبت، اینها می‌خواهند بگویند که حالا نکتۀ اصلی بحث را بگویم. اصل اشکالی که در تقیید کردند می‌گویند استصحاب قید برای اثبات مقید مثبت است. ولی استصحاب جزء در جایی که حکم رفته باشد روی مرکب مانعی ندارد. یک جزء را به استصحاب ثابت کنیم، جزء دیگر مرکب را به وجدان ثابت کنیم، ضمّ الوجدان الی التعبد در مرکبات درست است، در مقیدات درست نیست. این محصّل اشکال این هست که در یک جا مثبت است، در یک جا مثبت نیست. حاج آقا می‌فرمودند که اصل نکته‌ای که وجود دارد آن این است که آقایان یک مثال‌های واضحی برای مثبت دارند، این مثال‌های مثبت را که اصل مثبت آدم وجداناً می‌فهمد که ادلۀ استصحاب آن را نمی‌گیرد. این مثال‌ها را برای یک مثال‌های مخفی تطبیق می‌دهند. یک قانون کلی به اصطلاح از این اقتناس کردند، آن قانون کلی این هست که استصحاب اثبات لوازم نمی‌کند. در حالی که خیلی وقت‌ها آن مثال واضح را که با آن موارد تطبیقی وقتی نگاه می‌کنیم، اصلاً با هم فرق دارند، مثل هم نیستند. این شکلی نیست که از آن عدم جریان استصحاب در آن مورد واضح، عدم جریان استصحاب در سایر موارد را هم ما بخواهیم نتیجه بگیریم. مثال واضح اصل مثبت این هست زید قبلاً در این اتاق بوده، الآن نمی‌دانیم در این اتاق هست یا در این اتاق نیست. سقف الآن خراب شده. ما می‌دانیم اگر زید در این اتاق بود، سقف هم هنگام فرود آمدن سقف، مرده. آیا می‌توانیم استصحاب کنیم بقای وجود زید در اتاق را تا زمان فرود آمدن سقف برای این‌که نتیجه بگیریم پس مرده است. بگویند این مثبت است، این دو تا امری هست که نتیجۀ تکوینی این دو تا امر یک امر تکوینی دیگری است. بودن زید در اینجا و تا هنگام فرود آمدن سقف و فرود آمدن سقف این دو تا نتیجه‌اش این هست که مرگ زید را به دنبال می‌آورد. می‌گویند استصحاب اثبات لوازم نمی‌کند این درست است. ولی این ربطی به جایی که دو تا چیز مقید به هم هستند و اثر، حالا در همین مثال که بود اگر این شکلی بود اثر ما شارع گفته بود که اگر زید در اتاق باشد مقید به این‌که سقف فرود بیاید، یعنی تقیید سقوط السقف مع وجود الزید فی الحیاط. این دو تا، به نحو تقییدی. یک موقعی اثر برای معلول این شیء هست، ملازم شیء هست مثل مرگ. مرگ یک شیءای هست که معلول بودن من در اتاق و سقوط السقف هست. خب ما بخواهیم اثبات کنیم که سقف را که یقین داریم که سقوط کرده، بودن من در اتاق، در هنگام سقوط سقف، فرض کنید ساعت ۴ بعد از ظهر می‌دانم سقف سقوط کرده. این‌که من ۴ بعد از ظهر اینجا باشم، این را استصحاب می‌کنیم، استصحاب تا ۴ بعد از ظهر. سقوط سقف هم در ۴ بعد از ظهر وجدانی است. به ضمّ وجدان و تعبّد بخواهیم نتیجه بگیریم. بحث این است که نتیجه مال این دو تا نیست، نتیجه مال معلول اینهاست. خب این استصحاب جاری نمی‌شود، مثبت است. ولی اگر نتیجه مال این دو تا باشد، حالا به نحو تقییدی، ترکیبی. آیا آن هم اصل جاری نمی‌شود؟ این ربطی به آن بحث‌ها ندارد. آن مثال واضح مثالی هست که اثر مال معلول این دو شیء باشد. ولی جایی که اثر مال خود این دو شیء باشد حالا به نحو ترکیب بگویید تقیید. من حالا ترکیب و تقیید را خیلی فرق‌هایش را نمی‌فهمم که چی است. حالا فرض کنید یک فرقی ما برایشان گذاشتیم. ولی آیا واقعاً در جایی که اثر مال خود همین شیءها در حالی که به هم پیوسته هستند باشد. اینجا نمی‌توانیم استصحاب کنیم؟ مثال‌های واضح است که استصحاب، شارع مقدس گفته لا صلاة الا بطهورٍ. آن چیزی که واجب هست صلاة بطهورٍ هست. من صلاتم وجداناً می‌دانم نماز خواندم. نمی‌دانم موقع نماز خواندن وضو داشتم یا وضو نداشتم، مثال‌های واضح استصحاب که ادلۀ استصحاب ناظر به اینهاست همین‌هاست دیگر. بگوییم این مثبت است، بعد به ترکیب برگردد. چی است این حرف‌ها که به ترکیب برمی‌گردد و امثال اینها. اصل قضیه این هست که شما ادلۀ استصحاب را ببینید، ببینید مشکل اصل مثبت، مشکل اثباتی است نه مشکل ثبوتی. و الا مانعی ندارد که شارع مقدس بگوید که کسی که استصحاب می‌کنیم حیاتش را، استصحاب می‌کنیم وجودش را تا موقعی که سقف فرود می‌آید شما موردی فرض کن، مانعی که ندارد، مثلاً افراد گفتند اگر خصوص این مورد، مورد استصحاب بود. یک دلیل خاصی گفته بود که شما بگو زید هنگامی که سقف فرود آمد در اتاق بوده است. می‌گویند این به دلالت اقتضاء اقتضاء می‌کند بنابر این اثر مردن را که انفصال زوجه‌اش و تقسیم ارث و تقسیم اموالش و اینها، انتقال اموال به ورثه اینها احکام مرگ بار می‌شود. خب چرا این احکام بار می‌شود؟ با وجودی که مثبت هست. می‌گویند مثبت اشکال ثبوتی ندارد، اشکالش اشکال اثباتی بود اینجا هم به دلیل این‌که فقط همین مورد را متعرّض شده دلالت اقتضاء، یعنی کأنّ دلیل استصحاب ظهورش این است که اثر مستقیم شیء را بار کن، نه اثر واسطه را. در جایی که دو تا، یک شیء مقید باشد عرف اثر آن شیء می‌داند. وقتی ما می‌گوییم که صلاة به طهور، صلاة مقید به طهور واجب است، باید امتثال بشود، این‌که نماز، این صلاة بودنش که وجدانی است، من نماز خواندم. به طهور بودنش را نتیجۀ همین به طهور بودن را صحبت می‌داند. اینجور نیست که یک چیز دیگری غیر از صلاة به طهور معلول صلاة به طهور قرار بدهد، حاج آقا شبیه همین را در مورد فوت تعبیر می‌کردند. حاج آقا می‌فرمودند که آقایان تعبیر می‌کنند که استصحاب عدم اتیان به عمل اثبات فوت نمی‌کند. ایشان آنجا چیزشان بود آخر فوت چی چی است؟ فوت غیر از این‌که یک شیء ذی مصلحت را شما در ظرف خودش نیاورید است. اصلاً فوت مفهومش همین است. ما هم این‌که ما این اثر مال مرکب بما هو مرکب هست. اثر مال مرکب است یا نه اصلاً این باشد و این باشد این اثر را دارد دیگر. نمی‌دانم به نحو ترکیبی باشد یا به نحو تقییدی باشد امثال اینها. اینها چی است؟ آیا به نحو ترکیب و تقیید را این چیزهایی که اینجا وجود دارد را فهمیده می‌شود؟ اصلاً فهمیده نمی‌شود. این است که واقعش این مطلبی که مرحوم آقای حائری در پاورقی این مطلب اشاره می‌کنند که فرقی بین جایی که به نحو، زمان قید موضوع باشد، یا زمان قید متعلق باشد نیست و در هر دو جاری می‌شود. ایشان اینجور می‌خواهد بگوید در هر دو عرف قید را به مرکب برمی‌گرداند. من عرضم این است نه اصلاً مرکب و مقیدی نداریم. در هر دو حکم این دو تا درش دخالت دارند. آن دو تا چیزی که در ترتب حکم دخالت داشته باشند استصحاب یکی‌اش را می‌توانیم با اصل ثابت کنیم یکی‌اش را می‌توانیم با وجدان ثابت کنیم. یک چیزی به نام تقید، یک چیز قلمبه‌ای به نام تقید این وسط داشته باشیم این حرف‌ها نیست. نه این‌که مطلب آقای حائری درست است ولی نه به آن بیانی که ایشان می‌خواهد بیان کند که عرف اینجا تقید را به ترکیب برمی‌گرداند که بخواهیم ببینیم آن اشکال آقای صدر درست هست یا درست نیست که اگر به ترکیب برگردانیم معنایش این است که هر دوی این جزءها باید وجوب به آنها تعلق گرفته باشد و باعثیت و زاجریت به آنها تعلق گرفته باشد، زمان که غیر اختیاری است نمی‌تواند متعلق باعثیت و زاجریت باشد این حرف‌ها نیست. بحث این است که آن دو تا قیدی که، آن دو تا قید در وجوب یا در واجب دخالت دارند، حالا به نحو تقیید، ترکیب اینها، اینها را می‌شود استصحاب کرد. ادلۀ استصحاب وافی به اثبات این مطلب است و مثبت نیست. یعنی مثبت نیست، یعنی ظهور دلیل در این‌که حتماً باید آن شیءای که ما استصحاب می‌کنیم حکم بر خود آن بما هو خود آن بیاید نداریم. آن چیزی که ظهور دارد این است که یا باید قیدش باشد یا خودش باشد. ما این را می‌خواهیم بگوییم، حالا اسمش را قید یا هر چی می‌خواهید بگذارید، بگذارید. اسمش قید می‌گذارید، مرکب بگذارید، هر چی می‌خواهید بگذارید. ادلۀ اثباتی ما در جایی که دو تا شیء مقید به هم موضوع برای یک حکمی هستند. حالا این دو تا در واجب دخالت داشته باشند یا در وجوب دخالت داشته باشند، اینجا می‌توانیم هر یک از این دو جزء را استصحاب کنیم. یا هر دویش را استصحاب کنیم، یا یکی‌اش را با وجدان اثبات کنیم، دیگری را با استصحاب اثبات کنیم، مانعی ندارد. این محصّل عرض ما هست. این بحث‌ها خیلی بحث‌های به نظر من که سر و ته این بحث‌ها را نمی‌فهمم.

شاگرد: ؟؟؟ ۳۶:۰۰ واضح نمی‌دانند برای این‌که تقییدی باشد، بشود آدم

استاد: آدم بفهمد که این تقییدی و ترکیبی یعنی چی. من نمی‌فهمم اصلاً این تقییدی با ترکیبی تفاوت جوهری‌شان چی است. خیلی درک چیز نمی‌کنم. این است که عرضم این هست حالا تقیید، ترکیب هر چی می‌خواهد باشد، حالا با هم فرق دارند، فرق ندارند، آنهایش را هم اصلاً نمی‌خواهم وارد آن بحث‌ها بشوم که ما فرق. بحث این است که ادلۀ اثباتی، موارد تقیید را هم می‌گیرد. به ترکیب برگردد یا برنگردد. محصّل عرض من این است ادلۀ اثباتی استصحاب جایی که قید ما، قید الموضوع باشد یا قید المتعلق باشد اینها را می‌گیرد و این ما دلیل نداریم برای این‌که این را نمی‌گیرد. یعنی خود مواردی که در ادلۀ استصحابی هست همین‌هاست. مثال‌هایی که زده شده همین‌هاست. بنابراین این مشکلات اصلاً مشکلی نیست که ما بخواهیم به آن بپردازیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان